



قادر جعفری

تخت سلیمان یا سقورلوق

در زمان مغول و بعد از آن

۵

در هنگام قتل بایدو غازان خان به تبریز رسید و بولغان خاتون زن ارغون و سایر شاهزاده خانمهای مغول که در سقورلوق اقامت داشتند به تبریز آمدند^۱، این مطلب مؤید این است که سقورلوق (تخت سلیمان) محل اقامت تابستانی شاهزاده خانمهای مغول بوده است.

غازان خان بولغان خاتون را که نامادریش و زن ارغون بود بنکاح خود در آورد. چون غازان قبلاً "اسلام آورده بود و بقرار گفته" رشیدالدین فضل الله باختلاف دین بهم رسیده بودند شرعاً "این نکاح درست بود"^۲ غازان خان روز یکشنبه بیست سوم ذیحجه سال ۶۹۴ باحضور تمام امرا و سران مغول به پادشاهی انتخاب گردید^۳. و بعد از رتق و فتق امور از طریق لرستان به جانب بغداد رهسپار شد و در سوم جمادی الاخر سال ۶۹۸ به شهر بغداد رسید و در پانزدهم ماه مذکور از بغداد بسوی ایران رهسپار گردید^۴ و در شعبان سال مزبور به آبادی قوجین بزرگ که از حدود سقورلوق (تخت سلیمان) می باشد رسید^۵ باید توضیح داد که اکنون نیز آبادی بزرگی بفاصله تقریبی پانزده کیلومتر نزدیک

۱- تاریخ مبارک غازانی صفحه ۸۶.

۲- جامع التواریخ رشیدی جلد دوم صفحه ۹۱۰.

۳- همان کتاب صفحه ۹۱۱ و تاریخ و صاف صفحات ۳۲۳ و ۳۲۴.

۴- تاریخ مبارک غازانی صفحه ۱۲۲.

۵- همان کتاب صفحه ۱۲۳.

تخت سلیمان بنام قوجه^۱ وجود دارد و با احتمال قریب به یقین قوجه همان قوجین بزرگ است که در تاریخ غازانی آمده است .

غازان خان در یک شبه یازدهم شوال سال ۷۰۳ در نزدیکی قزوین فوت نمود^۲ و بعد از وی اولجایتو که بعداً " مشهور به سلطان محمد خدا بنده شد در تاریخ پانزدهم ذیحجه سال ۷۰۳ در اوجان به تخت پادشاهی نشست^۳ این پادشاه بانی شهر سلطانیه و اکثر اوقات خود را صرف آبادانی این شهر کرده است و تقریباً " در مدت سیزده سال سلطنت خود تابستانهارا در سلطانیه اقامت داشته بدین واسطه توجه و علاقهای به سقور لوق (تخت سلیمان) نداشته و در زمان الجایتو محل مزبور رونق و آبادانی خود را تا اندازه ای از دست داده بوده است در تواریخ مغول زمان اولجایتو تا آنجا نیکه منابع در دست هست دیده نشد که این پادشاه به سقور لوق (تخت سلیمان) رفته باشد بدین واسطه اتفاق قابل ذکری هم در آنجا روی نداده و اسمی از آن برده نشده است .

در مورد شهر سلطانیه باید گفته شود که ارغون خان پدر اولجایتو در زمان حیات خود خیال داشت شهری را در این محل بنا نهد مغولها به محل شهر سلطانیه قنقرا و لانک یا قنقورا و لانک می گفته اند^۴

ابوالقاسم کاشانی مرگ سلطان محمد خدا بنده را در چهارشنبه ۲۷ رمضان سال ۷۱۶ ذکر کرده^۵ ولی حافظ ابرو فوت او را غره شوال سال ۷۱۶ بیان نموده است^۶ .

بعد از فوت سلطان محمد خدا بنده ابو سعید پسر دوازده ساله او در اوایل صفر سال ۷۱۷ به پادشاهی رسید و در ربیع الاخر سال ۷۳۶ در ایام جوانی فوت کرد در زمان این

۱- قوجه ده زدهستان بخش تکاب شهرستان مراغه ۱۰/۵ کیلومتری شمال باختری تکاب و ۱۰ کیلومتری باختر اراکه رو تکاب به شاهین دژ کوهستانی معتدل سکنه ۶۱۶ نفر سنی کردی ، فرهنگ جغرافیائی ستاد ارتش جلد ۴ صفحه ۳۹۲ .

۲- تاریخ و صاف : صفحه ۴۵۸

۳- همان کتاب صفحه ۴۶۷

۴- تاریخ اولجایتو تألیف ابوالقاسم عبدالله بن محمد القاشانی به اهتمام مهین همبلی چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب صفحه ۴۵ و ذیل جامع التواریخ رشیدی تألیف حافظ ابرو با اهتمام دکتر خانابا بیانی چاپ انجمن آثار ملی صفحه ۶۷ و مجمل فصیحی جلد دوم صفحه ۳۶۱ و تاریخ و صاف صفحه ۴۷۷

۵- تاریخ اولجایتو صفحه ۲۲۲ .

۶- ذیل جامع التواریخ صفحه ۱۱۹ .

پادشاه تواریخ مغول کلا " درباره سقور لوق (تخت سلیمان) ساکت هستند و اسمی از آن نبرده اند و این بدان سبب بوده است که در زمان او شهر سلطانیه رو با بادانی گذاشته و مقر سلطنت و سران و امرای مغول و در تمام مدت تابستان و یا گرمی هوا محل بیلاق آنان بوده است .

بعداز ابوسعید آریا خان که از نوادگان برادر هولاکو بود و قبلا " نیز از طرف ابوسعید به جانشینی تعیین شده بود ۱ پادشاه شد و در شوال ۷۳۶ کشته شد ۲ و بفاصله بیست سال تا سال ۷۵۶ هفت نفر از پادشاهان مغول در بعضی از نقاط ایران حکمفرمایی کردند و چون منظور ما نوشتن تاریخ سلاطین مغول نمی باشد و فقط رویدادها و وقایعی که در آن زمان در سقور لوق (تخت سلیمان) واقع شده است بیان می نمائیم علیهذا از ذکر سوانح سلطنت آنان می گذریم و بقیه مطالب را درباره سقور لوق یا تخت سلیمان تا جائیکه در منابع ذکری از آن شده است دنبال می کنیم .

ولی محضرا اینکه سلسله مطالب ما از هم گسیخته نشود و باز اجمالا " ناچاریم اسمی بعضی از خاندان مغول را که بعد از این به سلطنت می رسند ذکر نمائیم :

بعداز آریا خان موسی خان بن علی بن بابدوخان بن طرقای بن هولاکو خان به تخت خانی مغول نشست مدت سلطنت وی دو ماه از شوال تا چهاردهم ذیحجه ۷۳۶ دوام یافت ۳ و بعد از او به ترتیب محمد خان بن منکو تیمور بن هولاکو و ساتی بیگ دختر الجایتو تا سال ۷۴۱ به تخت پادشاهی ایران نشستند ۴ سلطنت ساتی بیگ بدست امیر شیخ حسن کوچک یا امیر شیخ حسن چوپانی که پسر امیر تیمور تاش بن امیر چوبان سلدوز یکی از سران مغول بود بر افتاد و سلیمان خان بن یوسف شاه بن سوکای بن یشمت بن هولاکو خان را به پادشاهی نشانید و ساتی بیگ یا ساتی خاتون را بزور به نکاح وی درآورد ۵ .

امیر شیخ حسن چوپانی یا شیخ حسن کوچک در تاریخ عشرين رجب المرجب سال ۷۴۴ بدست عزت ملک رومی زن خود بطرز فجیعی بقتل رسید ۶ و بعد از این واقعه انوشیروان

۱- همان کتاب صفحه ۱۹۰ .

۲- تاریخ مغول عباس اقبال صفحه ۳۵۰ .

۳- همان کتاب صفحه ۳۶۴ .

۴- تاریخ مغول عباس اقبال صفحه ۳۵۲ .

۵- همان کتاب صفحه ۳۶۴ .

۶- ذیل جامع التواریخ رشیدی صفحه ۲۰۸ .

نامی که بعضی او را قبچاقی و بعضی از اولاد هولاکو خان و بعضی هم او را از نژاد کاویانی دانسته اند پیدایشی انتخاب شد^۱ عاقبت این پادشاه نامعلوم و تا سال ۷۵۶ سلطنت کرده و باز بین رفتن وی حکومت ایلخانان مغول در ایران بسر رسید^۲.

این بود مطالبی که در تواریخ زمان مغول درباره تخت سلیمان که از آن با سامی سورلق، سقورلق، سقورلوق، سیورلوق، سورلوق، سورلخ، سورلخ، سورلوخ، سورلوخ نام برده شده که البته ضبط صحیح آن چنانچه در اول مقاله گفتم سقورلوق و یا سقورلق می باشد و مراد از تمامی این اسامی تخت سلیمان حالیه می باشد که با ایجاز کامل نوشته شد.

لازم به یادآوری است که در کتاب مغول در ایران تألیف برتولد اسپولر^۳ ایران شناس آلمانی ترجمه دکتر محمود میر آفتاب در بحث از محل بیلاق و قشلاق پادشاهان مغول با ذکر این نکته " که شیوه زندگی عشایری مغولان ایجاب می کرد که تمام مدت سال را در یک مکان نباشند، بلکه متناسب با وضع آب و هوا بیلاق و قشلاق نمایند اگر چه از زمان هولاکو تبریز و از دوران اولجایتو سلطانیه پایتخت قلمرو ایلخانان بود، اما مقر ایلخانان تغییر می کرد" اسپولر در کتاب خود تحت عنوان قصر ایلخانان محلها و مناطق زیادی را مقر بیلاق و قشلاق پادشاهان مغول ذکر می کند و منابع وی تواریخ معتبر دوران مغول بوده است ولی متأسفانه ذکر از سقورلوق یا تخت سلیمان نمی نماید^۴ چنین معلوم می شود که این خاورشناس با اینکه منابع کافی و مهم در اختیار داشته است حتماً " بارها به کلمات سقورلوق و یا سایر ضبط های این کلمه برخورد کرده است ولی چون نتوانسته محل مزبور را با موقعیت جغرافیائی آن و با مکان تخت سلیمان تطبیق دهد علیهذا اهمیتی بدان نداده و سرسری گذشته است یا بنا بنوشته مرحوم پروفیسور مینورسکی شرق شناس و ایران شناس نامی وی خیلی تند کار می کند و مطالب را بدقت ملاحظه نمی نماید^۵ جالب این است مرحوم عباس اقبال دانشمند و محقق مشهور نیز در کتاب با ارزش خود بنام تاریخ مغول که ما در مقاله خود بارها بدان کتاب استناد و مطالب آنرا عیناً " نقل کرده ایم در بحث و تعریف از معماری و ابنیه که بدست

۱- تاریخ مغول عباس اقبال صفحه ۳۶۳

۲- همان کتاب صفحه ۳۶۴ .

۳- Bertold Spuler

۴- تاریخ مغول در ایران تألیف اسپولر ترجمه محمود میر آفتاب چاپ ترجمه و نشر

کتاب صفحه ۳۳۰

۵- مجله یغما سال سی ام شماره ۴ دوم صفحه ۸۱ .

مغولها در ایران احداث شده است همارت اباثان را در تخت سلیمان نادیده گرفته و هم چنین در مورد آقامتگاه ایلخانان در بیلاق و قشلان باز اسمی از سقورلوق یا تخت سلیمان نبرده و این محل را جزو بیلاق شاهان و سران مغول بشمار نیاوردناست (۱). ادامه دارد

۱- تاریخ مغول عباس اقبال صفحات ۵۶۲ الی ۵۶۴. البته این امر از قدر و منزلت کتاب مزبور چیزی کم نمی کند و نمی شود هیچ تری را کامل کرد یا کامل دانست و تاریخ مغول اقبال جزو بهترین کتابهایی است که در قرن حاضر درباره تاریخ مغول برشته تحریر درآمده است و در اثر ضمیمه مختلف سقورلوق در منابع متعدد عهد مغول آن مرحوم نیز در تطبیق محل جغرافیائی دچار اشکال شده بوده است و بدان لحاظ اسمی از آن نبرده است.

بقیة از صفحه ۲۶

و سقور در جواب گفت: "... آیا مرد پرتو شاد دل شمرده شود؟ آیا بیهوده گوئی تو مردمان را ساکت کند؟ و یا سخریه کنی و کسی ترا خجل نکند؟ و می گوئی تعلم من پاک است؟ و من در نظرتو بیگناه هستم؟ لیکن کاشکه خدا سخن بگوید و لجهای خود را بر تو بگشاید. و اسرار حکمت را برای تو بیان کند. زیرا که در ماهیت خود دو طرف دارد. پس بدان که خدا کمتر از گناهانت ترا سزا داده است (۱). آیا عذقهای خدا را میتوانی دریافت نمود؟ یا بکنه قادر مطلق توانی رسید؟ مثل بلند بیبای آسمان است چه خواهی کرد. گودتر از هاویه است چه توانی دانست؟ پیمایش آن از جهان طولیتر و از دریا پهن تر است. اگر سخت بگیرد و بمحاکمه دعوت کند کیست که او را ممانعت کند، زیرا باطالت مردم را میداند و شرارت را می بیند اگر چه در آن تأمل نمیکند. " سپس او را باز با کمی نصیحت و پند و اندرز به قبول واقعیت ترغیب میکند و صبر و تحمل را از او میخواهد و ایوب در باب دوازدهم بنا و پاسخ میگوید.

ادامه دارد

ای پخته ببین زاهد سالوس چه خام است
من خون رزان خوردم و میگفت حرام است
کاندر سر ما صحبت سازومی و جام است
مر نداند بیبا تا نگری مرد کدام است
کاندر دو جهان سکهی شاهیت بنام است

زاهد سوی مسجد شد و عارف به خرابات
او خون کسان خورد و همی خواند حلالش
ای واعظ ناصح چه دهی پند به مستان؟
نامردی ای شیخ ترا پند در این بزم؟
روباش گدای در میخانه، تجلسی

تجلی سبزواری، از کارمندان مالیه (دارائی) بود و پس از بازنشستگی در یکی از روستاهای چناران بسر میبرد و با مختصر حقوق اداری و در آمد ملکی خویش روزگار میگذرانید تا آنکه عاقبت به سال ۱۳۲۸ خورشیدی بدرود حیات گفت.

بقیة از صفحه ۲۸